



27 جولای 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

به حقایق دهه "دموکراسی" از قول بزرگان آن دوره آشنا شوید!

در این روزها که در ارتباط با نوشته جناب داکتر صاحب خالدی مطالب زیاد در این پورتال به نشر میرسد و بعضی ها بهشت خیالی را در دهه دموکراسی جستجو میکنند، یک بار به تجارب خود در آن سالها تعمق نمایند و بیاد بیاورند: زمانیکه محصل پوهنتون بودند و مثل جناب داکتر صاحب خالدی در سال 1351 از پوهنخی اقتصاد فارغ شدند، در آن سالها در پوهنتون چه حال و احوال حکمفرما بود. اینجانب که بعد از ختم تحصیلات در اواسط 1350 بوطن برگشتم و در پوهنخی اقتصاد بکار تدریس ادامه دادم، تعجب کردم که در پوهنتون بجای درس، همه روزه با مظاهره و برخورد بین جناح های چپ و راست فضای پوهنتون بیک میدان جنگ تبدیل شده و صنف ها خالی از شاگردان بود. محصلان پوهنتون در آن دوره مدت تحصیلی چهار ساله را تقریباً درشش سال به اتمام رسانیدند. این موضوع را محض بطور نمونه از اوضاع عمومی تذکر دادم، ورنه شاهدان عینی در آنوقت بیشتر از من چشم دید دارند.

بهر حال به نظرم دموکراسی بهترین پدیده جهان امرواست، زیرا بشر گزینه ای بهتر از آنرا تاحال پیدا نکرده است، اما نمیتوان از دموکراسی نوع بدتر از دیکتاتوری حمایت کرد. دهه نام نهاد دموکراسی در کشور مرحله بود که "طلای" دموکراسی را در آخر به ماهیت "مس" تبدیل کرد. اگر کسانی به سخن من باور ندارند، برایشان توصیه میکنم به نوشته شخصیت هایی مراجعه کنند که خود از ارکان و مشاهیر آن دوره بودند و در مقامهای بلند دولتی کار کردند. برای روشن شدن مزید موضوع کمتر متنی را میتوان یافت که اوضاع کلی و بخصوص سالهای اخیر آن دوره را با دید وسیع و عمیق مورد بررسی قرار داده باشد، مثلیکه مرحوم داکتر عبدالقیوم (وزیر معارف، وزیر داخله و معاون صدارت در حکومت های مختلف دهه دموکراسی) آنرا طی یک نامه شخصی برای برادر خود داکتر عبدالظاهر بعد از استعفی از مقام صدارت کشور بتاريخ 19 اپریل 1973 حین اقامت خود در نیویارک نوشته است. این نامه که بس طولانی است، در شماره 113 دلو 1387 (فبروری 2009) مجله "آئینه افغانستان" (صفحه 92 - 98) از روی نسخه دست نویس آن به نشر رسیده و اکنون حیثیت یک سند تاریخی را دارد که میخواهم بعضی نکات مهم آنرا بخصوص در ارتباط با اوضاع سالهای اخیر سلطنت جهت تداعی خاطر بعضی از علاقمندان آن دوره ذیلاً اقتباس دارم و ضمناً در اخیر به این سؤال که چرا کودتای 26 سرطان صورت گرفت، از قول دگر جنرال محمدنذیر کبیر سراج مختصر نقل قول کنم:

داکتر عبدالقیوم در آغاز نامه خود می نویسد: «وظایف مهم اداری افغانستان کمتر از کار شاقه نیست و صدارت افغانستان که متأسفانه در نامساعدترین مرحله تاریخ نصیب آن برادر محترم گردید، از شاقه ترین وظایف اداری جهان بشمار میرود. ناقابل باور است که در کمتر از ده سال چه تحول غیرسالمی در ماهیت و ارزش آن چوکی رخ داده است. یا از آن هیبت و صلابت صدارت زمان

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بڼی پازوالي دلیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په څیر و لولئ

استبداد و یا از این ضعف و ناتوانی صدارت وقت ما که نمونه کلاسیک اجرائیه های ضعیف دنیا گردیده است»؛ او در ادامه می افزاید: «بخاطر دارم زمانی را که با اقتدار سردار داؤد خان بحیث مقتدرترین رئیس حکومت اعتراف می نمودیم و با تأثر میدیدیم که وی نه به پارلمانی مسئولیت داشت و نه به حزبی، نه کانگریسی کارروائی اش را مورد بازپرس قرار میداد و نه "پولت بیروبی". همه آنچه می خواست، اجراء می شد و به همه آنچه میگفت، "صَدَقَتْ و بَزَرَتْ" جواب می شنید. کمتر از ده سال از آنوقت سپری گردیده است و درطول آن مدت بازیهای سیاسی بعضی از مقامات از یکطرف و نارسائی و عدم جرأت لیدران اجرائیه از طرف دیگر، مقام شامخ صدارت را از اوج قدرت و عظمت به حضيض ذلت و ناتوانی فرود آورد و یکبار دیگر نمونه بارز از افراط و تفریط کلتور ما را بسویۀ ابتدال به جهان بیرون آشکار ساخت.»

داکتر عبدالقیوم با آنکه خود را از حامیان سرسخت دموکراسی میدانند و می نویسند: «منظورم از این عرایض بدبینی در مقابل حرکت دموکراسی که بیشتر از نیم عمر خود را وقف آن نموده ام، نیست و راه نجات و فلاح را در بازگشت بزمان استبداد توصیه نمیکنم - العیاذ بالله. عقیده من به دموکراسی محکمتر از آنست که اینگونه مشکلات آنرا متزلزل ساخته بتواند و از دکتاتوریت به اندازه ای تنفر دارم که ضعیف ترین دموکراسی را به بهترین آن ترجیح میدهم. ولی آنچه قابل تذکر است یک پرنسیپ ساده دموکراسی است که میگویند استبداد و دیکتاتوریت از هر جا که نشأت کند غیرمطلوب است و استبداد موجوده شورای ما از استبداد سردار محمد داؤد کمتر کشنده حرکت دموکراسی نیست. انحصار قدرت توسط هریک از سه قوای ثلاثه باعث اختناق حرکت دموکراتیک میگردد. درست است که ما پارلمان مقتدری میخواستیم و هیچوقت طرفدار "مهر رابری" بودن ان نبودیم، ولی نه پارلمانیکه اقتدارش به سرحد استبداد و دکتاتوریت برسد. سپردن چنین قوه بیحد و حصر به هر پارلمانیکه باشد، ولو پارلمانیکه زعامت آن بدست رجالی مانند "دانتن" و یا "میرابو" هم باشد - گناهی است نابخشودنی، تا چه رسد به آنکه سیادت آن بدست چند تن از قاچاقبران و یا مملکت فروشان دست چپ تفویض شده باشد.»

داکتر عبدالقیوم اذعان میدارد: «مشکل عمده مملکت هم ناشی از همین بیموازنگی است که دربین قوای ثلاثه در اثر تجزیۀ غیرسایننتفیک قوه دولت رخ داد. آن عملیات بعوض اینکه تفکیک قوای ثلاثه را بار آورد، منتج به تجزیۀ قوه اجرائیه گردید. در نتیجۀ آن جراحی، وجود اجرائیه به اندازه ضعیف گردید و از صلاحیت آن چنان کاسته شد و بقوای تقنینیه و مقامات دیگری افزوده گردید که در نتیجه کالبد بیروح اجرائیه کنونی به هیچ وجه نمیتواند جوابگوی تمنیات مردم باشد. مقام صدارت از همان وقت به بعد بین فشار پارلمان و ویتوی دائمی مقام سلطنت قرار گرفت و بالنتیجه در فرصتی فاقد قدرت گشت که باید از عالیترین سویه قدرت دموکراتیک برخوردار می بود. در مرحله تدوین قانون اساسی چنان مورد تاخت و تاز قرار گرفت که از ولاترین مقام آن که عبارت از صدارت باشد، نامی بیش نماند و روزی هم فرا رسیدنی است که توسط جارچی هم به اصطلاح کاندید مناسب برای آن میسر نگردد؛ زیرا در قبال همه تراژیدی های دوره های صدارت چند سال اخیر، چوکی مذکور شباهت بیشتری با چوکی برقی دارد که برای چند روزی "دان کهوتی" دموکراسی ما را در آن می نشاند و با یک جهان رسوایی و بدنامی به حیات اداری شان خاتمه می بخشد»؛ داکتر عبدالقیوم اعتراف میکند که: «حسد من اینست که حتی شخصیتی مانند موسی شفیق نیز، باهمه فهم و درایت خویش، ازین امر مستثنی نباشد و اگر وی فکر میکند که مستثنی است، بیچاره است و خواب می بیند.»

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ

نگاه عمیق به متن فوق واضح میسازد که دموکراسی واقعاً یکی از بهترین پدیده های جهان است، مگر نمیتوان آنرا فقط از طریق داشتن یک قانون اساسی ایجاد کرد، بلکه بارور ساختن دموکراسی در جوار موجودیت قانون، مستلزم فراهم آوری زمینه های دیگر برای تطبیق و به منصفه اجراء گذاشتن آن میباشد، در غیر آن نام را دموکراسی و کام را انارشی تصاحب خواهد کرد، چنانچه در دهه مشروطیت بظهور رسید و این عین نظر و عقیده محمد داؤد بود که میگفت: دموکراسی و آزادی های سیاسی ایجاب میکند که جامعه از نظر اقتصادی و اجتماعی نیز آماده قبول و اجرای سالم دموکراسی باشد و تا آنوقت باید کوشید تا آزادی های سیاسی را همگام با تحولات اقتصادی و اجتماعی پیش برد.

داکتر عبدالقیوم در ادامه نامه خود روی سخن را بطرف سردار عبدالولی می چرخاند و بحث دلچسپ را در ارتباط به قدرت رسیدن احتمالی او براه می اندازد و می نویسد: «درین کلیه تنها یک استثناء را میتوان قبول کرد و آن استثناء سردار عبدالولی جان است! اگر وی صدراعظم شود و یک عالم شواهد موجود است که همه خاندان میکوشند وی صدراعظم شود، چوکی صدارت مجدداً کسب قدرت و پرستیژ مینماید. مقام سلطنت از بذل هرگونه معاونت درین راه مضایقه نخواهد کرد. در آنصورت قدرت "ویتو" از بین خواهد رفت، صدراعظم خود را حقیقتاً صدراعظم و شخص اول اجرائیه خواهد دانست، کابینه خود را خودش انتخاب خواهد کرد، وزرای دفاع و خارجه که درطول دوره دموکراسی خود را مجزا از حکومت - دربین کابینه ولی بالاتر از دیگر وزراء و در بعضی موارد حتی بالاتر از صدراعظم دانسته اند، یکبار دیگر تحت امر صدراعظم اجرای وظیفه خواهند کرد. بودجه های سرشار این دو وزارت به تصرف وی خواهد بود و توسط زواید بودجه های آن بنیادگذاری ریفورمهای متعدد برایش میسر خواهد گشت... و بالنتیجه، هزار و یک مشکل مملکت را مرتفع خواهد ساخت و لقب صدراعظم "مشکل کشا" را کمایی خواهد نمود. بدین ترتیب همه نعمت هائیکه برای صدراعظم "بی سر" زمام دموکراسی در عالم خیال هم میسر نبود، برای صدراعظم "سردار" بیک طرفه العین مهیا خواهد گشت و یکبار دیگر قدرت حاکمه به اثبات خواهد رسانید که از صدراعظم "اوپره" [خشره] کاری ساخته نیست و مملکت برای بقا و سلامت خود محتاج بقیادت محمدزائی ها میباشد. مردم وقتی ببینند شاه دوباره پشتیبان صدراعظم گشته، سرتعظیم را بلاشرط بمقام صدارت فرود خواهند آورد، نمایندگان شان در شورا و قضات شان در محاکم فوج خود را آستان صدارت رسانیده سجده سهو ده ساله عصر دموکراسی را بجا خواهند آورد... و دنیا گل و گزار خواهد گشت.»

داکتر عبدالقیوم وقتی وزیر داخله بود، روزی مارشال شاه ولی خان او را در پغمان دعوت کرد و مارشال ضمن بیانات خود گفت: «والله بچی یم، ما خو وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می بینیم، خدا پرده همه را بکند...» پس از جر و بحث کوتاه بیم مارشال و مهمانش پیرامون اینکه دموکراسی از بالا آمده و نه از بین مردم، بالاخره مارشال چنین گفت: «بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی ازهم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...» با این جملات مارشال قدم بقدم خود را برای ابراز مطلب اصلی نزدیکتر کرد و ضمن انتقاد بر دو فرزند دیگر خود، به تمجید از اهلیت و درایت عبدالولی جان پرداخت و گفت: «خداوند سر مملکت سختی را نیاورد، من کس دیگری را نمی بینم که علاج آنرا کرده بتواند... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که

مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباہی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خداکند که شما بحیث یک برادر کلان با وی کمک کنید...»

پس از شنیدن این سخنان مارشال، داکتر عبدالقیوم می نویسد: «گوشه‌ایم به اصطلاح جرنج صدا کرد با خود گفتیم این پیر سالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید، مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش میباشد، بلکه از طرز تلقی و تفکر دیگر مراکز قدرت خاندانی نیز ترجمانی میکند که با این طرز افاده ساده خویش شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دموکراسی نوین بمن ابلاغ کرده باشد... من توجه اش را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگردید... خدا روزش را نیاورد، بسیاری ماده ها از بین خواهد رفت..."; ... شاید نظریات "کابل گیروک" اصلاً ارزش اینقدر تفصیل را نداشته باشد، ولی نزد من به حیث یک "سخنگوی" فامیلی مقام ارجمندی را حایز است و نظریاتش را در مورد دموکراسی و قانون اساسی عصاره و مایحصل طرز تفکر تمام اعضای فامیل شاهی میدانم...»

داکتر عبدالقیوم در ارتباط با سخنان مارشال شاه ولیخان می افزاید: «با مارشال صاحب مناقشه را تحصیل حاصل میدانستم، ورنه میخواستم بگویم: مارشال صاحب! خداوند گدودی را که به آن اشاره می نمائید، در ملک ما نیاورد، زیرا کمونیستها به هیچوجه اجازه نخواهند داد که فرزند تان صدراعظم شود.» بهرحال گفته های مارشال او را از پغمان تا رسیدن به کابل سخت مصروف ساخته بود و به این نظر رسیده بود که شاید این "گدودی" عمدی حین انتخابات شورا به وجود آید و موجب ظهور قدرت عبدالولی شود و یا اینکه سردار محمد داؤد خان سر بلند کند و یا اینکه شاه کنار برود و ولیعهد را بجای خود بنشانند و با این تغییر تمام زمام امور بدست عبدالولی بیفتد که به این اساس: «شاه مقام و منزلت "خاتم السلاطین" و عبدالولی جان و یا کدام سردار نامدار دیگر خاندانی افتخار عنوان اولین رئیس جمهور افغانستان را کمایی خواهد نمود.»

داکتر عبدالقیوم اذعان میدارد که بسا مشکلات جاری از تمرکز صلاحیت های بسیار گسترده برای پادشاه است که قانون اساسی بوی تفویض کرده است و می نویسد: «مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی... بعضی اینک "مگنا کارتایی" را برای مملکت تقدیم کنند، بزرگترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح ریزی نمودند. اوشان در اثر تصور باطلی "سایه خدا" را لازمه اصلی نشو نموی نهال دموکراسی در ملک تلقی کردند و روز و شب کوشیدند بطول و عرض آن سایه در قوانین بیفزایند.» [عین کار در قوانین اساسی بعدی چه در زمان جمهوریت و چه در قانون اساسی فعلی صورت گرفته است که برای رئیس جمهور صلاحیت های حتی بالاتر از یک پادشاه داده شده است - کاظم]

داکتر عبدالقیوم به این نتیجه میرسد که: «جوانان مملکت چون دیدند که دموکراسی جدید جزئی "مونارشی با حقوق شیطانی" چیزی بیش نبود، جوقه جوقه به فلسفه چپی ها گرائیدند و به استثنای یک قشر محدود که از فرط مخالفت با کمونیزم خدمتگاران صادق و وفا شعار دموکراسی باقی ماندند، اکثریت قاطع قشر جوانان ما راه دیگری را اختیار کردند و جهش جوانان ما بسوی کمونیزم، پلانهای شوم شوروی را که در اثر پلانگذاریهای ناقص سردار داؤد خان از مدتی در وطن نفوذ

نموده بودند، استحکام و مؤثریت بیشتر بخشید.» [در اینجا داکتر عبدالقیوم باید این واقعیت را تصریح میکرد که در زمان صدارت محمد داؤد هیچکس جرأت فعالیت علنی را در پخش افکار کمونیستی در کشور نداشت، این پدیده بصورت مخفی و به شکل زیر زمینی پیش برده می شد، در حالی که در دوره دموکراسی در زمان صدرات داکتر محمد یوسف و بعد از آن این فعالیت ها علنی شد، چنانکه حادثه سه عقرب نشانه آن محسوب میشود و در زمان صدارت میوندوال رسماً جناح های چپ و راست افراطی به نشر اورگانهای نشراتی حزبی خود آنها به مصرف دولت پرداختند. جراید خلق، پرچم و دیگران. و در دوره اعتمادی چپگرایی علناً به قوت خود افزود به همین ترتیب در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر. - کاظم]

داکتر عبدالقیوم بالاخره به این نتیجه میرسد که: «آن دو قدرتی که از نگاه تیوری کمونیزم و هم به اساس مقدسات اسلامی باید سرسخت ترین دشمن یکدیگر می بودند، دست دوستی و اخوت بهم دادند، یعنی کمونیزم و نظام شاهی لازم و ملزوم یکدیگر گشت، پادشاه دوام سلطنت خود را مرهون لطف و مهربانی مسکو شناخت و کمونیزم موفقیت خود را در افغانستان وابسته بدوام نظام شاهی دانست. دشمنان خدا چنان به سایه خدا نزدیکی جستند که تو گوئی بین شان تعهدی صورت گرفته باشد که توسط آن به اتکای دوام سلطنت تولوak را تا یک مدت نامعلومی که همه میدانیم طولانی نخواهد بود، تضمین نموده باشد.»

در همین موقع که داکتر عبدالقیوم این نامه را برای برادر خود داکتر عبدالظاهر (صدر اعظم مستعفی) می نویسد، یادی از محمدموسی شفیق میکند که در کابینه برادرش وزیر خارجه بود و برای یک سفر رسمی به نیویارک آمده و با هم در آنجا دیدار و صحبت داشتند. پس از مباحثه زیاد پیرامون اوضاع کشور این دو سیاستمدار مجرب به این نتیجه میرسند که با تمام تلاشها: «جز ناکامی ازین صدارت چیزی دیگری متصور نیست... نهایت خداوند از رسوائی و تباهی آن نجات دهد...» داکتر عبدالقیوم که شخص ظریفی بود به شفیق چنین توصیه میکند که: «ای موسی! تو مگر فراموش کرده ای که وزیر خارجه مقتدری هستی، داکتر یوسف را از "بن" بکش و خودت در آنجا یوسفی کن!؛» اما دست روزگار چندی بعد شفیق را به مقام صدارت می کشاند و این وظیفه خطیر را در شرایط دشوار به گردن او می اندازد.

این بود نکات مهم نامه داکتر عبدالقیوم عنولنی برادرش داکتر عبدالظاهر که در آن روز ها در اثر فشار ولسی جرگه از مقام صدارت استعفی داد. در این مکتوب بخصوص دونکته مهم جلب توجه میکند: یکی اینکه نویسنده مکتوب علل عمده نا امیدی نسل جوانان را در تمرکز قدرت مندرج قانون اساسی بدست پادشاه میداند و به نظر او اینکار موجب شد تا بیشتر جوانان از روی مایوسیت از این دموکراسی سلطنتی به گروپ های چپ روی آورند؛ دیگر اینکه فعالیت های گسترده در داخل و خارج ارگ بر این موضوع متمرکز بودند و سعی میکردند تا از سردار عبدالولی یک مرکز قدرت بسازند و سردار شاه ولیخان جداً رسیدن پسرش را به مقام صدارت و حتی بالاتر از حق خود میدانست. پادشاه نیز با چنین راه حل مخالف نبود، ولو که با موسی شفیق هم نظر شده بود و اما میخواست بنیاد حکومت را بوسیله تمرکز قدرت نظامی بدست عبدالولی استحکام بخشد.

با آنکه محمد داؤد پس از استعفی در چند سال اول خود را از فعالیت های سیاسی بدور نگهداشته بود، اما جریان رویداد ها و بی ثباتی حکومتها قدم بقدم او را از حالت انزوا به صحنه فعالیت کشانید. خاصتاً وقتی متوجه شد که رقیب خانوادگی او یعنی عبدالولی به حمایت پادشاه در حال

اوجگیری به مقام و قدرت است، به فعالیت خود در خفا افزود. از آنجائیکه راه رسیدن به این هدف از طریق قانونی به استناد ماده 24 قانون اساسی بروی محمد داؤد کاملاً مسدود گردیده بود، یگانه امکان از طریق راه اندازی یک کودتای نظامی میسر بود. اسنادی موثق در دست نیست که موصوف از چه وقت عملاً در زمینه به فعالیت آغاز کرد، ولی تدارکات مقدماتی او به منظور کودتا به گمان اغلب به سالهای 1350 - 1351 برمیگردد که در چند ماه اول سال 1352 با تشدید بحران سیاسی در کشور بقدیم سرعت گرفت و با احتیاط کامل به جلب و جذب کسانی اعم از چپ و راست پرداخت که از نظام به نحوی ناراض و عقده مند بودند.

جنرال محمد نذیر کبیر سراج که یکی از جنرالهای سرشناس اردو بود، در کتاب "رویداد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" راجع به نارضایتی ها و انگیزه های کودتا به یک تعداد نکاتی اشاره میکند و می نویسد: «بدبختانه عدم توشیح قانون احزاب و قانون ولایت جرگه از طرف پادشاه و تردد او در این امر، مخالفت ها و عناد وکلای ولسی جرگه و مشرانو جرگه با قوه اجرائیه، حسادت و بدبینی در بین هر سه قوه، بی علاقگی وکلای هر دو جرگه به وظیفه اصلی شان، مداخلات روزمره شان در امور اجرائی و از نصاب انداختن مجالس قانون گذاری، سوء استفاده عناصر چپگرا از آزادی های قانون اساسی و فلج ساختن پروژه های قانونی دولت در جرگه، دامن زدن اوشان به آتش اختلافات لسانی، قومی و مذهبی در مجالس، رنجیده شده داؤد خان با تصویب ماده 24 قانون اساسی و تحریکات مامورین دولت در کارها، بازیهای شاه در بین قوای سه گانه دولت و غیره موجبات شکست و ناکامی قانون اساسی مشروطه را بیار آورد.» (کبیرسراج، محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، 1376، صفحه 53)

او همچنان به خشکسالی های پیهم و مدتها سالهای 1969 - 1971 در شمال شرق و شمال غرب و ولایات مرکزی کشور اشاره میکند که عدم رسیدگی حکومت به این فاجعه موجب نارضایتی مردم بطور کل گردید و از این فرصت جناحهای مخالف دولت بهره برداری سیاسی فراوان کردند و بر بدبینی مردم افزودند و می نویسد: «در این وقت در اردو هم نارضایتی هایی به میان آمده بود و هر روز آوازه هایی درباره نآرامی قوای 4 و قوای 15 زرهدار، صاحب منصبان هوایی و طلاب مکاتب عسکری بگوش میرسید. محصلان پوهنتون و طلاب معارف نیز مظاهرات پی در پی را ترتیب داده و در دسری را برای دولت به بار آورده بودند. متأسفانه در دستگاه خانواده سلطنتی آنچه لازمه تربیه فرزندان ذکور پادشاه باشد، یکقلم اغماض شده بود، مثلاً دو نفر از شهزادگان - شهزاده احمدشاه و شهزاده نادر در حربی پوهنتون شامل شدند، مگر بدون آنکه درس بخوانند... اگر این دو شهزاده تحصیل درست میکردند و در اردو نفوذی و محبوبیتی قایم مینمودند و با صاحب منصبان جوان راه افهام و تفهیم را باز نموده میتوانستند، احتمال زیادی وجود داشت که محمد داؤد خان موفق به اجرای کودتای نظامی نشود. این دوشهزاده در اردو یک روز هم خدمت نکردند، اما همه ساله به ترفیع نایل آمدند. محمد داؤد خان به اینکار مخالف بود و از تربیه و طرز رفتار شهزادگان تنقید مینمود. صاحب منصبان اردو که با شهزادگان هم دوره بودند، روش و طرز حرکت پرنسهای مذکور را با خنده و تمسخر یادآوری میکردند.» (مأخذ بالا..، صفحه 57 - 58)

جنرال نذیر سراج در ادامه ادعان میدارد که: «محمد داؤد خان بعد از آنکه ماده 24 قانون اساسی او را از فعالیت سیاسی اش محروم ساخت و راه دوباره به قدرت رسیدن را بر او بست، عقده گرفت و یک حس انتقام در برابر دستگاه سلطنت در او خلق شد. برای او انتخاب دیگری باقی نماند، بغیر از اینکه بیک کودتا دست بزند.» (مأخذ بالا..، صفحه 55)

با شرح فوق گمان میکنم یک قسمت سؤالهای جناب انجنیر صاحب سلطانجان کلیوال نیز تاحدی جواب گفته شده باشد، از جمله این سؤال که چرا محمد داؤد نگذاشت که دموکراسی آنوقت ده سال دیگر دوام میکرد؟ و نیز اینکه چون دموکراسی برای تکامل خود سالها بکار دارد، چه لزوم داشت که محمد داؤد چند صاحب منصب جوان، بی تجربه و عقده مند را بدور خود جمع کند و دموکراسی را از میان بردارد؟ و چرا یک شخص چندین مقام مهم را بعهدہ گیرد؟ و چرا موسی شفیق را تقریباً چهارسال در زندان بدون سرنوشت و زیر زجر نگهداشت؟

از جناب انجنیر صاحب کلیوال از اینکه به تائید نوشته قبلی من تبصره های پرلطف نمودند، یک دنیا سپاس و امتنان دارم، ولی میخواهم دو سوال اخیر شانرا با اختصار جواب بگویم: شما خود تذکر دادید که محمد داؤد یک تعداد صاحب منصبان جوان، بی تجربه، عقده مند را دور خود جمع کرد و به کمک و شهامت آنها کودتا کرد، کودتایی بسیار آرام، موفق و بدون تلفات. لذا محمد داؤد در مقابل این جوانان یک دین و یک تعهد داشت و نمیتوانست به یکبارگی همه را از حلقه دور کند و از طرف دیگر همه میدانیم که بعضی از این کودتاچیان با جناح های چپ بطور "عیان و نهان" ارتباط داشتند. بنابراین محمد داؤد نمیتوانست امور مهم از جمله صدارت و وزارت دفاع را به آنها واگذار شود، ولو که برای یک مدت جنرال مستغنی را به حیث لوی درستیز مقرر کرد و آنهام وقتیکه خودش امور وزارت دفاع را نیز بدوش داشت. اینکه تعدادی از همکاران محمد داؤد دارای اهلیت و کفایت لازم نبودند، واقعیت دارد که موصوف کوشید در دو مرحله با تصفیه نسبی کابینه بجای آنها اشخاص مسلکی و مجرب را بکار بگمارد و این سلسله دوام داشت، بخصوص بعد از کنفرانس وزرای خارجه کشورهای غیر منسلک که قرار بود در ماه جوزای 1357 در کابل دائر شود و در نظر بود تا بار دیگر بر اعضای کابینه غور مجدد صورت گیرد و اشخاص بیشتر مسلکی را شامل کابینه سازد که متأسفانه کودتای ثور این مجال را برهم زد.

راجع به شهید محمد موسی شفیق باید بگویم که موصوف مدتی در ارگ بود و بعد در خانه بیلاقی در قرغه زیر نظر قرار داشت. محمد داؤد نمیتوانست او را فوری آزاد کند، چون از سرنوشت شهید میوندوال درس عبرت گرفته بود که مبادا او هم در یک دسیسه دیگر بوسیله عناصر چپ در قدرت از بین برود و بدنامی آن به پای رئیس دولت ختم شود. اما وقتی این خطر تاحدی مرفوع گردید، او را از نظارت در منزلش آزاد ساخت. باید علاوه کرد که تحولات عظیم در هر نظام و در هر کشور با چنین رویدادها و حتی بسیار بدتر از آن همراه است. تحول بعد از شاه امان الله غازی در زمان سقو، تحول بعد از سقو در زمان محمدنادرشاه شهید و حکومت 18 ساله محمد هاشم خان و همچنان زندانی ساختن تعدادی در دو سال اخیر دوره شاه محمودخان و در ادامه زندانی ساختن بعضی ها در دوره صدارت محمد داؤد و از همه بدتر رویدادهای بعد از سقوط جمهوریت، این ها همه مثالهای اند که وقت و زمان و شرایط و احوال آنرا بار آورد. امید است با این مختصرتوانسته باشم در زمینه قدری روشنی اندازم. (پایان)